

انتخابات جمهور دوازدهم و دگر دیسی مسئولیت ها و مشغولیت ها

بینش تاریخی و نوسانات سیاسی دولت مردان

می گویند نقش تاریخ در کشورداری، تنها به علاقه مندی سیاست مدار به تاریخ محدود نمی شود، بلکه به بیداری ملی یک کشور نیز مرتبط است. بیداری تاریخی یک ملت رفتارهای سیاسی اش را شکل می دهد، در تعیین اولویت های ملی کمک می کند و به ثبات اعمال قدرت ملی یاری می رساند.^۱ مسئولان کشوری که ملت آن از نظر تاریخی بیدار، بالنده و بصیر هستند، اگر همراه و هم سطح با خود آگاهی ملت شان نباشند و در فرآیند این بیداری به برنامه ریزی، سیاست گذاری، تصمیم گیری و اعمال قدرت نپردازند، یا پیوسته ملت خود را به جهل و نادانی متهم می سازند یا آنها را حواله به توهم توطئه می دهند و با این ترفندها، ناتوانی ها، ناکارآمدی ها و نادانی های خود را توجیه می کنند، و با ایجاد دل مشغولی های کاذب، دوقطبی سازی های چندش آور و دیو و دلبر سازی های دروغین و ساختگی، سرپوشی بر نادانی ها و ناتوانی های خود می گذارند. اگر مسئولین و روشنفکران کشوری بیدار باشند و وجود واقعیت تنازع در نظام جهانی

۱. زیگنیو برژینسکی، در جست و جوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم خلیلی نجف آبادی، تهران، سفیر، ۱۳۶۹، ص ۱۵۳.



را که ابر قدرت‌ها بر زندگی ملت‌ها تحمیل کرده‌اند، به عنوان امری کاملاً واقعی ببینند و این تنازع را ناشی از نهادینه شدن توهم توطئه یا اضطراب تاریخی در ذهن ما ایرانی‌ها ندانند و نگویند:

... همیشه در ذهن برخی از مسئولین گویی نوعی اضطراب وجود دارد که دشمنان قوی پنجه مشغول توطئه و برنامه‌ریزی علیه نظام اسلامی هستند و همواره برای بقای نظام احساس خطر می‌کنند. گویی همواره در خصوص ثبات و استحکام نظام شک و تردید وجود دارد و این تردیدها باعث می‌شود اقداماتی که انجام می‌گیرد گاهی به حد کافی مناسب و دقیق نباشد...^۱

در این صورت هزینه‌هایی که یک ملت در فرآیند کسب آزادی و استقلال و رشد و ترقی خود خواهد پرداخت به مراتب قابل تأمل نسبت به آن شرایطی خواهد بود که دولتمردان با علم به این واقعیت‌ها جرئت یا جسارت رویارویی با آنها را نداشته باشند لیکن با وجود این ضعف‌ها و ناتوانی‌ها، اشتیاق دیوانه‌واری به کسب قدرت و مسئولیت داشته باشند... واقعیت تنازع در صحنه جهانی به عنوان امری کاملاً عادی را بسیاری از کشورها و استراتژیست‌های نظام بین‌الملل نه تنها به عنوان انحرافات انسان نگاه نمی‌کنند بلکه آن را نشانه‌های عادی نبرد و تنازع در امور انسان محسوب می‌کنند و تاریخ گذشته انسان را شاهد این تنازعات دانسته و آینده تاریخ را خالی از این تنازعات نمی‌دانند و تمام سیاست‌های خود را مبتنی بر واقعی بودن این منازعات تدوین می‌کنند اما شخص اول دستگاه اجرایی کشور ما که در نوک سیاست‌های دیپلماتیک کشور حضور دارد و حلقه اول آفند و پدافند امنیت کشور و حفظ استقلال و آزادی ملی است در اظهاراتی عجیب و غریب می‌گوید:

در بیشتر کشورها وضع چنین نیست. در نظام‌های غربی هم چهار چوبی وجود دارد و تصمیم‌گیران نسبت به اصل نظام حاکم نگرانی ندارند بلکه بیشتر بحث پیروزی یا شکست حزب حاکم مطرح است.^۲ نظریه‌پردازان و طراحان امنیت ملی بزرگ‌ترین قدرت‌های جهانی می‌گویند: وجود بیداری تاریخی در یک ملت، رهبر و مردم آن کشور را به قبول وجود واقعیت تنازع در صحنه جهانی به عنوان امری کاملاً عادی،

۱. حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۶۶.



وامی دارد دیگر به خصومت‌ها، رقابت‌ها و تنازعات ممتد بر سر کسب برتری، به دید انحرافات انسان نگریسته نمی‌شود بلکه به عنوان نشانه‌های عادی نبرد و تنازع در امور انسان محسوب می‌شود و از آنجا که تاریخ گذشته انسان شاهد این گونه تنازعات بوده قطعاً آینده تاریخ نیز شاهد آن خواهد بود...^۱

در کشور ما بعضی از دولتمردان تاریخ واقعیت‌ها را بر مبنای پنداشته‌هایی تفسیر می‌کنند که معلوم نیست بر کدام منطق عقلی، تاریخی و پژوهشی و داده‌های علمی استوار است. سردمداران نظام‌های استکباری غربی با کمال وقاحت و بدون هیچ پوششی در رسانه‌های خود می‌نویسند:

بسیاری از امریکاییان همه مسلمانان را از دم، مردمی نامتمدن و دست و رو ناشسته و وحشی و غیر منطقی می‌دانند که فقط بدین دلیل شایسته توجهند که بخت با برخی از رهبران ایشان یار بوده و بر سرزمینی حاکم شده‌اند که بیش از دو، سوم نفت جهان در آن است... تصویر هیچ ملتی حتی چین کمونیست در ذهن امریکاییان تیره‌تر از ملت‌های جهان اسلام نیست...^۲

در کشور ما بعضی از سیاست‌مردان و مسئولیت‌پیشگان وجود این همه مستندات تاریخی درباره کینه‌ورزی امریکایی‌ها و اروپایی‌ها نسبت به مسلمانان و ایرانیان را توهیم توطئه و نگاه غیر علمی ما نسبت به مسائل دانسته و می‌نویسند:

یکی از مشکلات در بحث ساختار و در نظام تصمیم‌گیری کشور این است که از حوادث تلخ تاریخی گذشته تصویری در ذهن مسئولین نقش بسته و معمولاً نتیجه‌گیری از حوادث، به قاعده و مبنای تصمیم‌گیری بدل شده است. برای نمونه کودتای ۲۸ مرداد، کودتای رضاخانی و این که در انقلاب مشروطه روحانیت کنار زده شد، همگی در نظام تصمیم‌گیری کشور نقش بسیار پررنگی دارد؛ در حالی که یکی، دو حادثه نمی‌تواند تبدیل به قاعده کلی شود و در همه مواردی که کمترین شباهت با آن حوادث تاریخی پیدا می‌کند فوراً بر مبنای نتایج حاصله از حوادث گذشته حکم قطعی صادر شود در نتیجه هنگام تصمیم‌گیری در مسائل

۱. زیگنیو برژینسکی، همان، ص ۱۵۴.

۲. ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم؛ وظیفه آمریکا در جهانی با یک بر قدرت، ترجمه حسین وفسی‌نژاد، تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۱، ص ۲۳۸-۲۳۷.

مهم، گاهی از اصول علمی پیروی نمی‌شود، دست کم از آغاز انقلاب تاکنون در برخی از موارد چنین بوده است...^۱

رسانه‌ها و سردمداران رژیم عنود آمریکا و اروپا بر اساس چند واقعه محدود، که بسیاری از آنها ربطی به مردم آنها نداشته و خسارات مالی و جانی برای این سرزمین‌ها و مردم آنها در بر نداشته مثل: جنگ اعراب و اسرائیل، اشغال لانه جاسوسی آمریکا در تهران، حمله مبارزان فلسطینی به ورزشکاران رژیم صهیونیستی در المپیک مونیخ و منازعات گروه‌ها در لبنان را که از اساس خود آمریکایی‌ها در این سرزمین‌ها به راه انداختند و چند حادثه دیگر در سوریه و لبنان و عراق را مبنای تاریخی و علمی!! فرض کرده و با استناد به این وقایع حکم به نامتمدن بودن، دست و رو ناشسته بودن، وحشی، غیر منطقی و... بودن مسلمان‌ها و ایرانی‌ها می‌دهند و بر اساس همین حکم به این کشورها لشگر کشی کرده و خون مردم بی‌گناه را می‌ریزند، اما بعضی از دولتمردان و سیاست‌پیشگان و شبه‌روشنفکران ما، اقدامات انگلیس‌ها در انقلاب مشروطه که مسیر یک جنبش بزرگ اجتماعی را به ناپودی کشاند، یا کودتای سیاه رضاخان که بیش از نیم‌قرن در حساس‌ترین فراز تاریخ، کشور را به ورطه اضمحلال، عقب‌ماندگی و جهل و شرایط قرون وسطایی برد، یا کودتای ننگین آمریکایی‌ها در ۲۸ مرداد سال ۳۲ و لابد تحمیل اصلاحات ارضی و انقلاب سیاه شاه و قرارداد ننگین کاپیتولاسیون و سایر جنایت‌هایی که آمریکایی‌ها در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی مرتکب شدند را یکی، دو حادثه معمولی و غیر قابل اعتنا قلمداد کرده و استناد به آنها را استناد غیر علمی می‌دانند که نباید مبنای قضاوت ما درباره دشمنان این مملکت باشد!

به راستی چه منطق عقلی و تاریخی پشت این استدلال‌ها وجود دارد؟ چرا عده‌ای تلاش می‌کنند حس بیداری تاریخی و بصیرت ملی ما را نسبت به منازعات غیر قابل تردید دشمنان قسم خورده این مرز و بوم و این انقلاب، تقلیل دهند و با چسباندن نشان‌های افراط‌گرایی و داوری غیر علمی و توهم توطئه و ده‌ها برچسب دیگر از حساسیت‌های ملی ما بکاهند؟

حالت متمایز غیر تاریخی ملت آمریکا که نشان می‌دهد آمریکا از مردمانی تشکیل شده که تاریخ مشترکی ندارند و به تعبیر برژینسکی: بلکه ملتی هستند که وجه مشترک آنها تعهد به آینده است؛^۲ مسئولان این کشور را در مورد واقعیت تنازع در نظام

۱. حسن روحانی، همان، ص ۶۶-۶۵.

۲. زیگنیو برژینسکی، همان، ص ۱۵۵.



بین الملل گرفتار خوش‌بینی‌های تئوریک و استراتژیک نکرده است؛ به گونه‌ای که تمام دولت‌مردان و سیاست‌مداران امریکایی متعلق به هر حزب و جریانی در دولت، کنگره و مجلس سنا یک‌صدا و یکپارچه متفق‌اند که اگر منافع حیاتی امریکا در هر نقطه‌ای از جهان در معرض تهدید قرار گیرد ایالات متحده، در صورتی که لازم باشد برای دفع تهدیدهایی که متوجه این منافع شود باید به نیروی نظامی متوسل گردد.^۱

ولی ماهیت عینی و اثرات ملموس و ویرانگر این منازعات در دو‌یست سال گذشته بر سرنوشت ملت ایران به سطح تئوری توهم توطئه که اصولاً بر افکار و سیاست‌های استراتژیست‌ها، روشنفکران و سیاستمداران غربی حاکم است و با همین توهم دنیا را به خاک و خون کشیده و در سرنوشت همه ملت‌ها دخالت می‌کنند؛ تقلیل می‌یابد.

تفسیر بی‌حد و مرز مفهوم منافع حیاتی، منافع حساس و منافع حاشیه‌ای در اتخاذ استراتژی‌های مداخله‌جویانه امریکا در کشورهای دیگر که گستره آنها بقا و استقلال اروپای غربی، ژاپن، کانادا، مکزیک، دولت‌های حاشیه خلیج فارس، امریکای مرکزی، کره و از همه مهم‌تر بقای اسرائیل و هر نقطه‌ای که بر اساس توهم امریکایی‌ها، منافع حیاتی و منافع حساس و حاشیه‌ای آنها در خطر باشد و همچنین مسائل استراتژیک و ایدئولوژیک چون: دست‌یابی جهان توسعه‌نیافته که بالقوه متجاوز!! (به زعم امریکایی‌ها و اروپایی‌ها) باشند، به مسائل هسته‌ای و منافع ریشه‌دار در بقای دولت‌های دموکراتیک (مثلاً دولت‌هایی چون رژیم پهلوی، عربستان سعودی و...!!!)، بسط رفاه اقتصادی از راه تجارت آزاد و توسعه و بسط صورت‌های دموکراتیک حکومت و خلاصه از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را در بر می‌گیرد؛^۲ به زعم بعضی از دولتمردان ما، نباید ما را دچار اضطراب از خطر دشمنان قوی پنجه‌کند و مداخلات بی‌شمار امریکا در ایران و سایر کشورها را به شکل قاعده درآورد و این قاعده به مبنای تصمیم‌گیری بدل شود!

در لطایف ادب فارسی آمده است: مردی وارد مسجدی شد تا کمی استراحت کند. کفش‌هایش را گذاشت زیر سرش و خوابید. طولی نکشید که دو نفر وارد مسجد شدند. یکی از آن دو نفر گفت: طلاها را بگذاریم پشت جعبه مهرها، آن دیگری گفت: نه آن مرد بیدار است وقتی ما برویم طلاها را برمی‌دارد. گفتند: امتحانش کنیم، کفش‌هایش را از زیر سرش برمی‌داریم اگر بیدار باشد معلوم می‌شود. مرد که حرف‌های آنها را شنیده بود خودش را به خواب زد. آنها کفش‌هایش را برداشتند و مرد هیچ واکنشی نشان نداد

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۳۳.

۲. رک: همان، ص ۳۴-۳۲.

و گفتند: پس خواب است؛ طلاها را بگذاریم زیر جعبه مهرهای نماز. بعد از رفتن آن دو، مرد بلند شد و رفت که جعبه طلای آن دو را بردارد؛ اما اثری از طلا نبود و متوجه شد که همه این حرف‌ها برای این بوده که در عین بیداری کفش‌هایش را بدزدند. امان از خواب غفلت، نادانی و طمع! اگر مسئولی خوابیده باشد شاید با بعضی تلنگرها بتوان او را بیدار کرد؛ ولی وای به آن روزی که بر اثر غفلت، نادانی، تکبر و غرور مسئولی خودش را به خواب بزند و با نصیحت و تلنگرهای خیر خواهان و دوستداران و مردمش بیدار نشود. حتی اگر نه از زاویه تعهد به گذشته و ارتباط با تاریخ کهن ملت ایران بلکه از نگاه تعهد به آینده و سرنوشت جوان‌های این مرز و بوم، احتمال واقعی بودن منازعات و کینه‌ورزی امریکا و بعضی از کشورهای اروپایی را نسبت به انقلاب اسلامی و ایران رد نمی‌کردیم و همه نادانی‌ها و ناتوانی‌ها و بی‌تدبیری‌های سیاست‌بازان و دولت‌مردان را به نارسایی‌های فرهنگ ملی و باورهای مردم و نهادینه شدن توهم توطئه در ذهن تاریخی ملت ایران، حواله نمی‌دادیم و تاوان خردگریزی و خوش‌بینی‌های ساده‌لوحانه و سیاست‌های قبیله‌ای و حزبی و جریانی خود را که دلیل اصلی و واقعی بخش بزرگی از ناکارآمدی دیوان‌سالاری در ایران است را از فرهنگ، تاریخ، دین و ایمان مردم نمی‌گرفتیم؛ باز هم بصیرت و بیداری تاریخی ایجاب می‌کرد که پایه‌های حساسیت‌های ملی به دشمنان قسم خورده این کشور را با گفتارها، رفتارها، سیاست‌ها و باورهای شخصی و آرزوهای حزبی خود که ربطی به ملت ایران ندارد، سست نمی‌کردیم.

فقدان این بعد عمیق تاریخی می‌تواند تا حدی علت اصلی نوسانات سیاست‌های دولتمردان ایران در طول حیات سیاسی‌شان و چرخش‌های ایدئولوژیک و دگردیسی‌های مشغولیت‌ها و مسئولیت‌های آنها را نشان دهد. یکی از مسائل اساسی سیاست در ایران این است که سیاستمدار بدون آگاهی عمیق و دقیق از تاریخ ملی و ملتش به کسب مسئولیت و اعمال قدرت می‌پردازد. چنین سیاستمداری نمی‌تواند با تقدیر ملی و آرمان‌های آن هماهنگ شود و سیاست‌های خود را هم‌نوا با آهنگ و ریتم معمولی و خوش‌ترکیب تجارب تاریخی ملتش ترسیم کند. یکی از دلایل اساسی و اصلی ناپیوستگی‌ها و نوسانات اندیشه‌ها و تصمیم‌سازی‌های سیاسی در ایران همین است.

مراد ما این نیست که ادعا کنیم همه سیاستمداران باید به طور برابر از تاریخ خود انگیزه بگیرند یا به طور یکسان از بیداری تاریخی بهره‌مند باشند بلکه منظور این است که نمی‌توان بدون مراجعه به تاریخ سیاستمدار کارآمدی شد و به ملت و مملکت خود خدمت کرد. با مراجعه به تاریخ است که می‌توان به لجاجت و خودسری بعضی از



دولت‌های جهان و منطقه با ایران و انقلاب اسلامی و اسلام پی برد. با مراجعه به تاریخ است که می‌توان فهمید چرا ملت ایران از سال ۱۳۴۰ از میان همه گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب، سازمان‌ها و سایر تشکل‌های مدعی مبارزه با رژیم پهلوی، نهضت امام خمینی را برتأیید و از میان تمامی کسانی که داعیه رهبری داشتند و خود را مفسر جریانات مدرن و مدرنیته در ایران می‌دانستند و به تمام ترندهای سیاسی کاری و سیاست‌بازی مجهز بودند، ملت ایران یک روحانی ساده، بی‌آلایش، شجاع، انقلابی و سازش‌ناپذیر چون امام خمینی را ترجیح دادند. با مراجعه به تاریخ است که می‌توان فهمید چرا ملت ایران از میان همه ایسم‌ها و ایدئولوژی‌های پرطمطراق و فریبنده و دهن‌پرکن، اسلام و انقلاب اسلامی را پذیرفتند.

همه اینها بیانگر آن است که در آموزه‌های امام خمینی ارکان و عناصری وجود داشت که با ذهن تاریخی ملت ایران و با آرمان‌های این ذهن تاریخی سازگاری داشت. با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که در تاریخ معاصر ایران هیچ رهبری را سراغ نداریم که بعد تاریخی، یعنی پیوند با فرهنگ و آرمان‌های بومی این مرز و بوم، در بسیاری از تصمیمات اساسی ملی وی به چشم بخورد. مثلاً در انتخاب دو شعار اصلی و اساسی «استقلال» و «آزادی» که دو تمنای تاریخی در تمامی جنبش‌های اجتماعی ایران در طول تاریخ بود؛ یا در انتخاب شعار «امریکا شیطان بزرگ است» و «رابطه ما با امریکا مثل رابطه بره با گرگ است» و...

شما تصور نکنید که اینها برای ما و برای صلاح ما یک قدم بردارند. هر که این را تصور بکند این جاهل است که اینها بخواهند ممالک شرق یک قدم رو به ترقی بروند! اینها نمی‌خواهند. ممالک شرق باید فکر خودشان باشند، نسیان کنند غرب را. و خودشان مشغول بشوند به اصلاح حالشان. اگر ما می‌توانستیم که به کلی منقطع بشویم از اینها... به صلاحمان بود. خیال نکنید که روابط ما با امریکا و روابط ما با نمی‌دانم شوروی و روابط ما با اینها یک چیزی است که برای ما یک صلاحی دارد. این مثل رابطه بره با گرگ است! رابطه بره با گرگ، رابطه صلاح‌مندی برای بره نیست، اینها می‌خواهند از ما بدوشند، اینها نمی‌خواهند به ما چیزی بدهند.^۱

در ارزیابی نقش آگاهی تاریخی در اعمال رهبری امام خمینی که رمز موفقیت وی بود ما سه رکن اثرگذاری تاریخ را توأمان در سیره سیاست‌عملی خمینی کبیر مشاهده

۱. صحیفه/امام، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

می‌کنیم که می‌تواند برای هر سیاستمداری که می‌خواهد در گستره ایران سیاست‌ورزی کند، راهگشا باشد:^۱

۱. تأثیر تاریخ علی‌الخصوص تاریخ معاصر بر شخص امام
 ۲. علاقه واقعی امام به تاریخ به عنوان یک موضوع و دانش ضروری برای سیاستمدار
 ۳. تجربه شخصی امام از تاریخ به عنوان بخشی از فرآیند تجربه‌اندوزی و سیاست‌ورزی
 در رکن اول اثرگذاری تاریخی، ما با شخصیتی سر و کار داریم که شرکت و حضور شخصی وی در حوادث مهم تاریخ معاصر، یا مشاهده بسیار نزدیک این حوادث، دیدگاه وی نسبت به امور ایران و مسائل جهانی را شکل می‌دهد. تجربه این حضور تاریخی بعدها بر بسیاری از تصمیم‌گیری‌های امام در مسائل داخلی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیر مستقیم دارد. قاطعیت در برخورد با اضمحلال نظام شاهنشاهی، اعتماد نکردن به احزاب و گروه‌های چپ و راست که سابقه تاریخی خیانت آنها به ملت ایران و جنبش‌های اجتماعی روشن و بدیهی بود، اعتماد نکردن به امریکا و شوروی و سایر ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها، اعتماد به بیداری و وفاداری مردم و نفی مبارزه مسلحانه یا سایر مبارزاتی که خدشه‌ای به اصل نظام شاهنشاهی وارد نمی‌کرد و ده‌ها مورد دیگر که نشان می‌دهد چقدر آن تجربه حضور در حوادث تاریخی مؤثر بوده است. امام هیچ‌گاه مثل بعضی از ساده‌لوحان این تجارب تاریخی را، به یکی، دو اتفاق استثنایی که نمی‌توان آن را قاعده کرد، قلمداد نکرد و تمام سیاست‌های خود را متکی بر همین تجربیات ساخت.

در رکن دوم اثرگذاری تاریخی، بیانات و بعضی از نوشته‌ها، نامه‌ها و اطلاعیه‌های امام نشان می‌دهد که ایشان ظاهراً علاقه عمیقی به موضوع تاریخ داشت. این علاقه آنچنان عمیق بود که در نامه به حجت‌الاسلام سید حمید روحانی در خصوص نگارش تاریخ انقلاب اسلامی می‌نویسد:

شما به عنوان یک مورخ باید توجه داشته باشید که عهده‌دار چه کار عظیمی شده‌اید. اکثر مورخین، تاریخ را آن گونه که مایلند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند می‌نویسند، نه آن گونه که اتفاق افتاده است. از اول می‌دانند که کتابشان بنا است به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه هم می‌رسند. از شما می‌خواهم هر چه می‌توانید سعی و تلاش

۱. مبادی تئوریک این بخش تحت تأثیر عمومی کتاب در جست‌وجوی امنیت ملی اثر زیگنیو برژینسکی نوشته شده است. رک: زیگنیو برژینسکی، همان، فصل هفتم.



نمایید تا هدف قیام مردم را مشخص نمایید، چرا که همیشه مورخین اهداف انقلاب‌ها را در مسلخ اغراض خود و یا اربابانشان ذبح می‌کنند. امروز همچون همیشه تاریخ انقلاب‌ها، عده‌ای به نوشتن تاریخ پر افتخار انقلاب اسلامی ایران مشغولند که سر در آخور غرب و شرق دارند. تاریخ جهان پر است از تحسین و دشنام عده‌ای خاص، له و یا علیه عده‌ای دیگر و یا واقعه‌ای در خور بحث... شما باید نشان دهید که چگونه مردم، علیه ظلم و بیداد، تاجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند. شما باید نشان دهید که در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی می‌کردند، تنی چند از عالمان دین‌باور دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجر کشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و از آن پیروز بیرون آمدند. شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد تاجر و تقدس‌مآبی چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاک‌باخته رفت، چه ناله‌های دردمندانه کردند، چه خون دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزاه‌ها سبک شدند و خود را به توفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تاجرگرایی، سرافراز- ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش - پیروز شدند.^۱

این نوشته‌ها نشان می‌دهد که امام خمینی به تاریخ به عنوان یک موضوع تفننی نگاه نمی‌کرد بلکه این دانش را در نوع برخورد با مسائل، تصمیم‌گیری‌ها، آگاهی نسبت به مفاهیم مسئولیت‌آور و حساسیت نسبت به سرنوشت مردم و کشور... مؤثر می‌دانست. در رکن سوم اثرگذاری تاریخی، تجربه شخصی امام و ذکر پیوسته نمونه‌های تاریخی در سخنرانی‌ها و دیدگاه تیزبین امام نسبت به مسائل داخلی و دینامیسم تحولات جهانی به خصوص تحولات اواخر دهه ۶۰ در شوروی و آن نامه تاریخی به گورباچف و ده‌ها موضوع دیگر می‌تواند نمونه‌هایی از این واقعیت باشد. برخورداری از این سه رکن تأثیرگذار و استفاده عمیق و دقیق از آنها در فرآیند رهبری انقلاب اسلامی نشان

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۲۳۹.

می‌دهد که امام حس شهودی تاریخی عجیبی نسبت به تحولات منطقه‌ای و فرآیند دگرگونی‌های جهانی داشت. این حس شهودی که بخشی از فرآیند تجربه‌اندوزی و آگاهی بخشی تاریخ بود باعث شد که امام مانند اغلب رهبران سیاسی و سیاست‌پیشگان که مست پیروزی، مست قدرت و مست زنده‌باد و مرده‌بادهای مردم می‌شوند، و به بیماری مزمن و ویرانگر فراموشی تاریخی مبتلا می‌گردند، گرفتار این بیماری نشود و توجه خود را از نگرانی‌های اصولی و واقعی به سوی واقعیت‌گریزی‌های آرمان‌شهری منحرف نکند؛ آرمان‌گرایی‌های سرخوشانه‌ای که متأسفانه بعضی از چهره‌های انقلابی را به ورطه خودمحوری، خردگریزی و انقلاب‌ستیزی در دو دهه اخیر سوق داده است. همین واقعیت‌گریزی‌های آرمان‌شهری که از دهه ۷۰ بعضی از انقلابیون دوآتشه دهه ۶۰ را از راه انقلاب منحرف کرد، باعث شد که وفاداران به آرمان‌های انقلاب اسلامی به جای این که انرژی خود را بر دشمنان اصلی انقلاب متمرکز کنند، از ناحیه متحدان و دوستان ظاهری انقلاب احساس خطر نمایند. دوستانی که آرام آرام غیر قابل پیش‌بینی می‌شدند و به جای سرزنش دشمنان، انقلابیون را مورد سرزنش قرار می‌دادند.

دگر دیسی مسئولیت‌ها و انتقال ضد انقلاب به درون نظام

دگر دیسی مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها چهره بدتر کیب و منافقانه خود را از انتخابات هفتم نشان داد. با روش‌هایی که طرفداران یک طیف از جناح‌های درون انقلاب برای کسب قدرت اتخاذ کردند چنین به نظر می‌رسید که از این تاریخ هر دولت جدید که به قدرت می‌رسد، می‌کوشد سیاست‌های دولت قبلی را فاجعه‌بار اعلام کند. به ویژه وقتی که جناح صاحب قدرت در دیوانسالاری ایران جای خود را به جناح دیگر بدهد. متأسفانه از دولت خاتمی این واقعیت‌گریزی‌های آرمان‌شهری به انقلاب‌ستیزی احمقانه‌ای بدل شد و به جای آن که در میان نیروهای ضد انقلاب لانه کند اپوزیسیون را به بدنه دیوانسالاری درون جمهوری اسلامی منتقل می‌کند. بنابراین آنچه در دگر دیسی مسئولیت‌ها جلب توجه می‌کند ایفای نقش ضد انقلاب توسط دولت مستقر است. وقتی دولت مستقر در قالب اپوزیسیون ظاهر می‌شود اولین پیام روشن آن، دعوت جامعه به شورشی‌گری است. این دعوت نیاز نیست به صورت علنی و با صدای بلند اعلام شود بلکه در سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، تصمیم‌سازی‌ها و روابط دولت مستقر تجلی می‌یابد. شورش یعنی برخاستن علیه وضع موجود و این دقیقاً با انقلابی بودن تفاوت دارد. انقلابی بودن یعنی برخاستن علیه وضعیتی کهنه و فرسوده به منظور ایجاد وضعیتی



نوبین و بهتر. در حالی که شورش صرفاً با وضعیتی در هر شرایط مخالفت کردن است. این آن نقشی است که از انتخابات هفتم و روی کار آمدن دولت خاتمی بر دوش دیوانسالاری ایران نهاده شد و دولت‌ها را رفته رفته جایگزین اپوزیسیون علیه نظام جمهوری اسلامی ساخت.

رفتارهایی که در دیوانسالاری ایران از دولت خاتمی به بعد رخ نشان می‌دهد بیانگر این واقعیت است که این دیوانسالاری مخاطره‌آمیز شده است. دیوانسالاری که می‌رود جامعه را نیز مخاطره‌آمیز نماید. اولین نمادهای مخاطره در قتل‌های زنجیره‌ای، دومین مخاطره در واقعه کوی دانشگاه و سومین مخاطره در ترور حجابیان، از دل دولت خاتمی سه رکن امنیت کشور یعنی وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی و سپاه پاسداران را نشانه می‌رود. در گذار دیوانسالاری انقلابی به دیوانسالاری مخاطره‌آمیز دو مرحله را می‌توان تمیز داد: مرحله اول مرحله‌ای است که در آن پیامدها و خودخطرناک‌سازی‌های دولت به طور منظم ارکان امنیت را متزلزل می‌کند و در مرحله دوم خطرات ناشی از این تزلزل به سرعت وارد جامعه شده و روح شورش‌گری را در جامعه پراکنده می‌سازد؛ شورش‌گری‌ای که رهبری آن به دست خود دولت است.

رخدادهای دولت خاتمی به سرمدمداری افرادی چون تاج‌زاده، امین‌زاده، موسوی لاری، بهزاد نبوی و دیگر اصلاح‌طلبان و کارگزاران درون دولت و متعاقب آن رفتارهای رسانه‌های حامی دولت خاتمی و پروژه تکمیلی آنها، بلوهای سخیف مجلس ششم در دامن زدن به شورش‌گری‌های اجتماعی، نمونه‌های بسیار اندک اقدامات ضد انقلابی‌ای است که از خارج به بدنه نظام منتقل می‌شود.

از نظر سیاسی، رفتارهای مخاطره‌آمیزی که از دولت خاتمی در قامت اپوزیسیون نظام شروع می‌شود و تا به امروز ادامه دارد به معنای دقیق تئوریک، در خود اندیشیدن یا تأمل در خود نیست بلکه بدترین نوع مواجهه با خود است. مواجهه‌ای که می‌رود آرام آرام دولت‌ها را به رقیب نظام تبدیل کند. در خود اندیشیدن منجر به بازسازی، اصلاحات و اقتدار نظام می‌شود ولی با خود مواجه شدن مقابله جدی با فلسفه وجودی خود نظام است. به عنوان مثال، در فتنه ۸۸ اصلاح‌طلبانی که نتوانستند آرای مردم را جلب کنند زیر میز دموکراسی و مردم‌سالاری زدند و به بهانه تقلب در انتخابات اقدام به لشکرکشی‌های خیابانی کردند و آن جنایت‌های نابخشدنی را نسبت به جمهوری اسلامی مرتکب شدند. اگر از هر کدام از سرمدمداران این فتنه سؤال می‌کردی برای چه به شورش‌گری دامن می‌زید ادعا می‌کردند که دولت حق ماست و آمده‌ایم که حق را

به صاحب حق برگردانیم.

از نظر منطق سیاسی بازگرداندن دولت به بهای تخریب نظام، مبتنی بر کدام داده عقلی و تاریخی است؟! و چنین دولتی پس از تخریب نظام چگونه می‌توانست دوام داشته و مستقر شود؟! این نشان می‌داد که اندیشه سخیف و ساده‌لوحانه رقیب کردن دولت با نظام که داستان آن از بنی‌صدر آغاز شده بود ولی در دولت خاتمی نهادینه شد اگر چه یک اندیشه مبهم و فاقد مبانی تئوریک و مبادی علمی است ولی ابزاری بود که اصلاح‌طلبان ضد انقلاب با آن به جنگ نظام جمهوری اسلامی آمده بودند.

این آن وضعیتی است که دقیقاً در انتخابات جمهوری دوازدهم نگرانی‌هایی به وجود آورده است. دولت و داوطلبان دولتی جمهوری دوازدهم در این انتخابات به جای درخوداندیشی بر خود شورش کردند و برای کسب آرای مردم با خود مواجه شدند. این «خودرو در رویی» پیامدهای خطرناکی دارد. پیامدهایی که بیش از هر چیز ارکان نظام جمهوری اسلامی یعنی «استقلال» و «آزادی» مردم را نشانه‌گیری کرده است. اگر گذار خودمختار، ناخواسته و پیش‌بینی نشده و «بازتابی محور» از یک جامعه انقلابی متکی به اعتماد عمومی به یک جامعه ضدانقلابی مبتنی بر رفتارهای مخاطره‌آمیز همچنان در ساختارشکنی انتخاباتی دولت‌ها ادامه یابد نباید تردیدی به خود راه داد که این خودتردیدی و ستیز پیرامون تقسیم‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های کاذب در دیوانسالاری در انتها به ستیزهای مربوط به تقسیم‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های خوبی‌های اساسی در باورهای انقلابی مردم ایران منتهی می‌شود و از دل آن انقلابی خوب و بد، دفاع مقدس خوب و بد، امام خوب و بد، ولایت فقیه خوب و بد، مرجع تقلید خوب و بد، سپاه خوب و بد، مذاکرات خوب و بد، آزادی خوب و بد، استقلال خوب و بد، جمهوری خوب و بد، ضدانقلاب خوب و بد و از همه عجیب‌تر منافق خوب و بد و اعدای خوب و بد خارج خواهد شد؛ خوبی‌هایی که تردید در آنها به نوعی تردید در ارکان انقلاب اسلامی و اساس جمهوری اسلامی است.

در انتخابات جمهوری دوازدهم با همه عظمت و شکوهی که حضور مردم داشت، نشانه‌های این ستیز در تبلیغات نامزدها کاملاً مشهود بود:

۱. ستیزهای مسئولیت‌پذیری
۲. ستیزهای امنیت‌پذیری
۳. ستیزهای استقلال‌پذیری
۴. ستیزهای عدالت‌پذیری

۵. ستیزهای دین‌پذیری
۶. ستیزهای انقلاب‌پذیری
۷. ستیزهای اقتدارپذیری
۸. ستیزهای خدمت‌پذیری
۹. ستیزهای قدرت‌گریزی

و سایر ستیزها و جبهه‌بندی‌هایی که اساس نظام را مورد تردید قرار می‌دهد. شیوه‌های تبلیغ انتخابات جمهور دوازدهم نشان داد که مبالغه در ابعاد تغییر و تخریب سیاست‌های گذشته از سطح روش‌های اجرایی دولتها به ساختار برنامه‌های میان‌مدت توسعه و بعد از آن به اسناد چشم‌انداز درازمدت و از همه مصیبت‌بارتر به آرمان‌ها و اصول انقلاب نیز کشیده شده است.

در ظاهر لحن و سیاست‌های رؤسای جمهور ایران از دوره خاتمی به بعد در دفاع از انقلاب اسلامی است اما تمام دولت‌های بعد از دولت خاتمی به تعهدات اصلی سیاست‌های اتخاذشده انقلاب اسلامی پایبند نبودند. اغلب به نحوی از انحاء تلاش کردند ابتکارات، دستاوردها و برنامه‌های دولت قبل را که به نوعی مربوط به اصل نظام بود مورد تردید و تخریب قرار دهند.

دامنه این تخریب و تردید در هر دوره‌ای نسبت به دوره قبل سیاه‌تر و خطرناک‌تر شده است. این مسئله در انتخابات جمهور دوازدهم به اعتبار این که دولت قبل خود در معرض پرسش بود و مثل جمهور یازدهم، جایگزینی جهت تخریب و سیاه‌نمایی نداشت، از حیطة دولت به حیطة نظام رسید و معلوم نیست چه حاصلی برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی داشته باشد. دولت یازدهم از ابتدا با این شعار روی کار آمد که عقلانیت و تدبیر لازم را برای رفع نیازهای جامعه دارد. اما از اول مشخص بود که اولاً، باید این نیازها را تابع و منقاد نظم دلخواسته خود کند. برای این که آن نظم دلخواسته ایجاد شود باید چند کار صورت می‌پذیرفت:

۱. سیاه‌نمایی دوران گذشته برای این که مردم از آن دوران دل بکنند و خاطره خوشی هم اگر در ذهن مردم نقش بسته پاک شود. دقیقاً شبیه همان کاری که دولت خاتمی با دولت هاشمی رفسنجانی کرد.

۲. بحرانی نشان دادن شرایط کشور و این که هیچ راهی برای گذار از این بحران جز عدول از بعضی سیاست‌های بنیادین نظام وجود ندارد. مثل موجه جلوه دادن مسئله مذاکره با آمریکا به بهانه مسائل هسته‌ای. این هم درست همان کاری بود که همتای وی

در دولت هفتم و هشتم و دولت دهم تعقیب می کرد. ۳. صورت‌بندی مجدد نیازهای جامعه بر اساس تمایلات و توانایی‌های دولت یازدهم. نیازهایی که عموماً در فهرست مطالبات اصلی و اساسی مردم قرار نداشت و بیشتر مسائل احساسی، حاشیه‌ای و سرگرم‌کننده بود. مثل مسئله بورسیه‌ها، مسائل کنسرت‌ها، پخش شدن یا نشدن این صدا و آن صدا و...

ثانیاً، نیازها باید با خواست، ترجیحات و امیال دولتمردان صورت‌بندی شود، یعنی نیازها را تابعی از تمایلات قدرت کند؛ این به معنای سیاسی کردن نیازهای مردم است. مثل ضروری نشان دادن مذاکرات هسته‌ای و گره زدن تمامی معضلات کشور به این مذاکرات و رها کردن کشور در حالت بلا تکلیفی و رکود تورمی؛ یا سیاسی کردن مبانی امنیتی کشور و رقیب دولت نشان دادن نیروهای امنیتی کشور یا تخریب دیوانه‌وار قوه قضاییه در مناظرات انتخاباتی و بازی با آتش خطرناک بی‌اعتمادسازی مردم نسبت به قوه حساسی چون قوه قضاییه.

آنهايي که درک اندکی از سیاست دارند و تاریخ را خوب مطالعه کرده باشند می‌دانند که سیاسی کردن نیازها به گونه‌ای سیاست را تابع امیال دولتمردان می‌کند و آن را از حالت عقلانی خارج می‌سازد. دولتمردان به همین بهانه از بسیاری از آرمان‌های یک جامعه عدول می‌کنند. انفکاک حوزه خصوصی نیازها از حوزه عمومی سیاست، یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی بود که متأسفانه دولت یازدهم بیش از همه دولت‌ها بر آن ضربه وارد کرد؛ زیرا سیاست را که در مکتب امام خمینی و آموزه‌های انقلاب اسلامی، تدبیر عمومی، مستمر و با دوام است به امری زودگذر، مصرفی و محدود به تمایلات فردی، شخصی، خانوادگی، قبیله‌ای و جناحی تبدیل کرد. منافع چنین سیاستی هیچ نسبت و سنخیتی به حوزه عمومی و منافع مردم ندارد و قابل تعمیم به انگیزه‌های یک ملت انقلابی و تمایلات پایا و پایدار یک انقلاب بزرگ نیست.

شاید به همین اعتبار بود که امام خمینی در آن نامه معروف به منشور برادری که در ۱۰ آبان ۱۳۶۷ صادر شد در تبیین اصول پایدار انقلاب اسلامی و انقلابی ماندن، کم کردن شرز الوصفیات دولت، بازار و خیابان از سر مردم را یکی از ارکان وفاداری به انقلاب اسلامی معرفی می‌کند و اختلاف بر سر این مسئله را اختلاف زیربنایی و اصولی و موجب سست شدن نظام می‌داند.^۱

ز الوصفیات دولت همیشه تمایل دارند که نیازها و آرمان‌های جامعه را تابعی از تمایلات

دولت سازند تا بتوانند اولاً؛ توان پاسخ به آنها را داشته باشند. ثانیاً؛ جامعه را پیوسته و ایسته به خود نگه دارند. ثالثاً؛ دولت را همیشه در قامت یک مجری و تولیدکننده انحصاری در رأس امور قرار دهند و از مزایا و رانت‌های آن برخوردار باشند. در حالی که به نظر می‌رسد امام خمینی تمایل داشتند این نیازها و آرمان‌ها ترجیحاً در بیرون از حوزه دولت تعریف شوند و وظایف دولت همانند دیگران فقط محدود به تلاش‌های رقابتی برای پاسخ به این نیازها باشد تا همه چیز تحت سیطره دولت، ماهیت انحصاری پیدا نکند.

نیازها در یک جامعه صرفاً تمایلات یک شخص، یک طبقه، یک جریان سیاسی یا یک جناح نیست بلکه ناظر به اولویت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، روش زندگی و ارزش‌های مشترک اجتماعی است. در انتخابات دوازدهم با تدلیس ویژه‌ای نیازهای یک گروه و یک جریان به شکل غیر معقولانه نیازهای جامعه القا شد.

یکی از مشکلاتی که در دولت یازدهم نهادینه شد و در انتخابات جمهوری دوازدهم خود را نشان داد این بود که دولت شدیداً در تعریف و صورت‌بندی نیازها ورود کرد و رابطه بین نیازها و گفتمان عمومی را که به صورت هنجاری در جامعه معطوف به حل مشکلات اصلی مردم بود به سطح تمایلات رسانه‌ای کاذب تقلیل داد. این یک انحراف بزرگ از آرمان‌های انقلاب اسلامی بود زیرا بحث نیازها و پاسخ‌ها را که موجب پیشبرد فضای زیست مردم در چهارچوب سبک زندگی اسلامی-ایرانی بود، به سطح بسیار نازل زیست گروه و طبقه ویژه و خاص تنزل داد. داوطلبان دولتی انتخابات دوازدهم ابتدا نمایش اشک‌ریزان دفاع از حیثیت از دست رفته نیروهای انقلاب و در رأس آن هاشمی رفسنجانی و اصلاح‌طلبان را راه‌اندازی کردند؛ حیثیتی که بیش از همه در دولت خاتمی توسط اصلاح‌طلبان به حراج گذاشته شده بود. اصلاح‌طلبانی که سردار سازندگی را تا سطح عالیجناب سرخ‌پوش، اکبر شاه و فرمانده قتل‌های زنجیره‌ای و مروج اشرافی‌گری و انقلاب‌ستیزی پایین کشیدند.

سپس در ادامه این نمایش، برای جذب آرای معاندان انقلاب اسلامی و جوانان احساسی تاریخ‌نخوانده، به میدان دفاع از منافقین مزدور، جاسوس و تروریست آمدند و اعدام داعشی‌های دهه ۶۰ ایران را ابزاری برای تخریب رقبای انتخاباتی خود قرار دادند. اعدام‌هایی که خود، همفکران، هم‌حزبان و هم‌جبهه‌ای‌هایشان بیش از همه در آن دخیل بودند و یک زمانی بدان افتخار می‌کردند و پیشنهاد می‌دادند که اگر این اعدام‌ها در نماز جمعه صورت گیرد به مراتب اثرگذاری آن در مردم بیشتر است.



بنابر این انحصار نیازها از طریق قوه مجریه یعنی درگیر شدن و تقابل نیازهای دولتمردان با نیازهای حوزه عمومی، یعنی تأثیر مستقیم و انحصاری دولت در تخصیص منابع و عمومی جلوه دادن نیازهای جناحی و جبهه‌ای. دولت یازدهم در انتخابات جمهور دوازدهم پروژه دولت هفتم و هشتم را که با ورود دولت احمدی‌نژاد تأخیر در اجرای آن به وجود آمد، تکمیل کرد و با تدلیس سیستماتیک تمایلات گروه خاص، جریان خاص و قشر خاص را تمایلات عمومی نشان داد.

جامعه مدنی و ساز و کارهای آن که شعار دولت خاتمی بود، نیازهای قشر و جریان خاص با تعاریف ویژه‌ای بود که برای ملت ایران هزینه‌های سنگینی در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اجتماعی و بین‌المللی به همراه آورد. کمترین این هزینه‌ها شوک تابستان سال ۱۳۸۲ بود که بر اساس وابستگی‌ها و نادانی‌های مذاکره‌کنندگان دولت خاتمی و جهل کارگزاران این دولت در خریدهای هسته‌ای، آوار هسته‌ای را بر سر ملت ایران خراب کرد که تا به امروز نیز همه کسانی که خود این آوار را ایجاد کردند، نتوانستند آواربرداری کاملی انجام دهند و هنوز هم ملت ایران در زیر این آوار تاوان این نادانی‌ها را پرداخت می‌کند.

شبیه همین داستان مجدداً در دولت یازدهم تکرار شد. رابطه با امریکا به بهانه مذاکرات هسته‌ای خواست گروه و جریان خاصی بود که سرمایه‌گذاری‌ها و علقه‌های خود و فرزندان و خانواده‌هایشان بیش از آن که در درون مرزهای ایران قرار داشته باشد در امریکا و اروپا قرار دارد! دولت یازدهم با همان روش دولت هفتم، این نیازهای قشر خاص را مجدداً با تدلیس سیستماتیک خواست عمومی می‌کند.

این دگردیسی در مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها بیانگر همان نوساناتی است که به دلیل ضعف بینش تاریخی دامن بسیاری از دولتمردان و انقلابیون دهه ۶۰ و ۷۰ دامن بعضی از پیشکسوتان انقلاب اسلامی را گرفت.

دیوانسالاری پر هزینه و کم بازده ایران و در رأس آن قوه مجریه و به تعبیر خمینی کبیر، زالوصفتان دولتی، از دولت خاتمی تا به امروز با رایبه نشانه‌های کاذب ما را وارد بازی تنسیق، یعنی به هم پیوستن‌های غیر واقعی و صورت‌بندی‌های تخیلی درباره: زندگی خوب، ایران خوب، ایران پیشرفته، ایران توسعه‌یافته، سیاست خارجی توسعه‌گرا، اعتدال و تدبیر، جامعه مدنی و امثال اینها کرده است؛ صورت‌بندی‌هایی که هیچ ساز و کار تعریف‌شده‌ای ندارد و صرفاً لغاظی‌هایی فریبنده است.

فرو کاستن روند آرمان‌های انقلاب اسلامی به آرمان‌ها و خواسته‌های نحیف و ضعیف

تعدادی از دولتمردان و احزاب و جناح‌های خاص، نماد اصلی این بازی هاست. مردم هرگز به صورت ساده و سراسر است خیری از این بازی‌ها نمی‌بینند. لیکن دولتمردان تمایلات شخصی خود را در درون مشکلات و سختی‌هایی که خود دولتمردان تولیدکننده آن هستند، قرار می‌دهند که گویی نیازهای اصلی و واقعی جامعه همین تمایلات است.

جمع‌بندی

تمرکز رهبری، بینش استراتژیک اسلامی، وحدت و اراده ملی چهار ویژگی شاخص در پیروزی انقلاب اسلامی بر سایر گرایش‌های سیاسی معاصر در ایران بود. در تمام دوران پرتلاطم دهه اول انقلاب اسلامی که سیل توطئه‌های داخلی و خارجی علیه جمهوری نوپای اسلامی سرازیر شد، این چهار ویژگی ضامن بقای انقلاب اسلامی بود. با آغاز دهه ۷۰ تمام سیاست‌های دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی بر این چهار ویژگی متمرکز شد. تا به امروز تمامی مخالفان جمهوری اسلامی اعم از چپ و راست، کمونیست و لیبرال، مقدس‌مآب و سکولار و سایر اراذل و اوباش وابسته به امریکا و صهیونیسم تلاش کردند که ایران گرفتار سایش وحدت، فرسایش اراده ملی، گسست رهبری و تردید در بینش استراتژیک اسلامی گردد.

مطمئناً از نظر ظاهری و شاید در مبادی و مبانی، بسیاری از نگرانی‌هایی که امروز ما را به خود مشغول کرده است به نوعی مربوط به این چهار ویژگی است. هر اقدامی، هر سیاستی، هر دولتی، هر حزبی، هر جناحی، هر مجلسی که بخواهد در هر سطحی به این چهار رکن اساسی لطمه‌ای وارد کند، در بینش تاریخی ملت ایران اقدام وی ضد انقلابی به حساب می‌آید.

همیشه می‌توان پس از رخدادهای بزرگ و کوچک علل و ریشه‌های کافی برای آنها برشمرد. تردیدی نیست که برای آنچه در انتخابات جمهور دوازدهم اتفاق افتاد، علل و ریشه‌های عقیدتی و ساختاری خاصی وجود دارد. ما در این یادداشت در پی واکاوی این علت‌ها نبوده و نیستیم. اما برآیند مطالعه دگردیسی مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها در دولت‌های جمهوری اسلامی به ما می‌آموزد که شکاف روزافزونی بین باورهای دولتمردان و مسئولیت‌ها و مشغولیت‌های آنها وجود دارد.

آیا این شکاف حاصل تنش میان تمایلات نفسانی، مشغولیت‌ها با اعتقادات است؟ ما نمی‌دانیم این تناقض یا تقابل از کجا پیدا شد اما می‌دانیم واقعیت این است که انتخابات جمهور دوازدهم و شیوه‌های جذب آرا و کسب قدرت با تمام بی‌رحمی به ما نشان داد که



هر لحظه می تواند لحظه معامله بین باورها و آرمان ها با مسئولیت ها و مشغولیت ها باشد. مردم در این انتخابات با تمام وجود خود این حقیقت را لمس کردند که در بخشی از بدنه دیوانسالاری نظام جمهوری اسلامی، نبرد بی پایانی بین تعبیرها، تفسیرها، آرمان ها و تمایلات، نیازها و مشغولیت های دولتمردان وجود دارد که متأسفانه عموماً غلبه با تمایلات است.

آنچه از این تقابل ها استخراج می شود این است که انقلابیون، بعد از انقلاب از دهه ۷۰ به بعد چون اندیشه و آرمان قابل توجهی نسبت به شرایط تولید نکرده اند و پیوسته از ذخایر و سرمایه های انقلابی استحصال کرده اند اکنون گرفتار این توهم شده اند که این ذخایر و سرمایه ها به پایان رسیده است؛ بنابراین به نفی اندیشه های انقلابی پرداخته اند. سیاست مبتنی بر تنازع و کشمکش سترون چپ و راست و اصلاح طلب و اصول گرا و دو قطبی کردن سیاست در ایران گویای این واقعیت است. و این بدترین روش عادی سازی انقلاب اسلامی است.

وقتی انقلابیون در ذخایر بی پایان فرهنگ انقلاب اسلامی تردید کنند و گرفتار این توهم شوند که استحصال از این ذخایر به پایان رسیده است از نسل های آینده چه انتظاری می رود؟ شاید یکی از دلایل تأکیدات پیوسته رهبر معظم انقلاب به انقلابی ماندن و انقلابی زندگی کردن ناشی از همین توهم باشد. این توهمات نشان می دهد که بخشی از انقلابیون که در چرخه مسئولیت ها و مشغولیت ها قرار دارند، درک تاریخی دقیقی ندارند. زیرا اگر واجد بینش تاریخی بودند می دانستند که در فرهنگ انقلابی اسلام، ذخایر و سرمایه ها بی کران است و پایانی ندارد.

آن سیاست پیشه ای که در مقابل نگاه میلیون ها نفر فریاد می زند که حقوقدان است و سرهنگ نیست و با این دیو و دلبر سازی ها، آرای مردم را جذب می کند، نادانسته و دانسته بی خبری خود از تاریخ و بی اطلاعی از نیازهای مردم را اعلام می کند. زیرا اگر درک دقیق و عمیقی از تاریخ داشت می دانست که اگر در طول تاریخ در این مرز و بوم سرهنگ ها دست به اقداماتی علیه ملت خود زدند جز به حمایت و فتوای حقوق دانان، فیلسوفان و روشنفکران نبوده است. اگر تأیید و فتوای محمدعلی فروغی، سید حسن تقی زاده، سید ضیاء طباطبایی، علی اصغر حکمت، احمد کسروی و سایر حقوق دانان و فیلسوفان و روشنفکران عصر قاجار و پهلوی نبود چگونه امکان داشت یک سرباز قزاقخانه روس سرنوشت یک کشور بزرگ تاریخی چون ایران را در دست بگیرد و آن جنایت های بزرگ و آن دوران سیاه را در تاریخ این مرز و بوم رقم بزند؟!



آن سیاست‌پیشه‌ای که بی‌پروا در مقابل چشمان میلیون‌ها نفر، نمایش اقتدار ملی را که موجب افتخار و مباهات هر سیاست‌مدار وطن‌پرست و ایران‌دوستی است، نشانه تضعیف مذاکراتی که از اساس بی‌فایده بودن آن برای هر اهل نظری بدیهی بود، می‌داند؛ خواسته یا ناخواسته ناتوانی خود در فهم مسائل اساسی امنیت و اقتدار ملی را اعلام می‌کند.

آن سیاست‌پیشگانی که تصور می‌کنند بین دولتمردان امریکایی و سازمان‌های حقوق بشری ساخته دست آنها، با آرمان‌های مربوط به «استقلال» و «آزادی» ملت ایران نگرانی‌های مشترکی وجود دارد و اگر ملت ما کمی از آرمان‌های انقلابی خود پایین بیاید دشمنان ایران تمایل دارند مسائل خود را با ما حل کنند و درهای بهشت توسعه و ترقی را به روی ایران بکشایند، معلوم است حتی در حد تفنن نیز تاریخ دوران معاصر را مطالعه نکرده‌اند.

آن سیاست‌پیشگانی که تصور می‌کنند با اتخاذ سیاست روشن و شفاف و دوری از سیاست خارجی مبهم و غیر شفاف رفتارهای ما برای دنیا قابل فهم و قابل پیش‌بینی است و راه تعامل سازنده با دنیا گشوده می‌شود،^۱ حتی یک بار به خودشان زحمت نداده‌اند در قامت رئیس‌جمهور یک کشور انقلابی و تاریخی، سند استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ را که سرسخت‌ترین، سازش‌ناپذیرترین و شقی‌ترین دشمن انقلاب اسلامی و ملت ایران است را مطالعه نمایند. به راستی اصول و قواعد تعامل سازنده با قدرت‌هایی که در اسناد رسمی خود با وقاحت تمام می‌نویسند تا سال ۲۰۲۵ م/ ۱۴۰۴ ش ایران نباید جمهوری اسلامی باشد و سودای شکست یک انقلاب بزرگ اجتماعی را در سر می‌پرورانند چگونه است؟ و...

نزدیک به دو دهه است که زبان دگردیسی در بیشتر تحلیل‌ها، سیاست‌ها، باورها و مواضع فعلی محیط سیاسی ایران نفوذ دارد. اگر چه گفته می‌شود که زبان تغییر که گاهی عده‌ای آن را بحرانی تلقی می‌کنند، امری متداول است اما برای ملت ایران این سؤال اساسی مطرح است که چگونه باید شروط این تغییرات را تحلیل کند؟ آیا حقیقتاً این تغییر مواضع، چرخش‌های ایدئولوژیک و نوسانات عقیدتی در مسیر تحول طبیعی است و منطبق خاص خود را دارد یا چرخش‌های فرصت‌طلبانه‌ای است که در حوزه کسب، حفظ و بسط قدرت در حال وقوع است؟ آیا آنچه دگرگونی نامیده می‌شود تغییر است یا دگردیسی و استحاله؟

۱. حسن روحانی، «آیا سیاست خارجی ایران در مسیر چشم‌انداز است؟»، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گر، گردآورنده مسعود موسوی شفاپی، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۴.